

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: ۱۳۹۲/۰۹/۰۳

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله

موضوع: مخالفت خلفا با نشر سنت پیغمبر اکرم

بحث ما پیرامون مخالفت خلفا با نشر سنت نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید به

بحث ممانعت خلیفه دوم از تفسیر آیات قرآنی.

حال اینکه چه مسائلی پشت پرده بود و چه قضایایی بود که وقتی از آیات قرآن سؤال می‌کنند، ایشان می‌گویند: "از پیغمبر اکرم شنیدم در ذیل این آیه اینطور می‌فرمود" اما طرف مقابل را شلاق می‌زنند، شکنجه می‌کنند و حیثیت و آبروی او را از بین می‌برند.

ما معنای تضاد گفتار و عمل خلفا را نمی‌فهمیم، اما ان شاء الله در آینده توضیحاتی در این خصوص خدمت دوستان بیان خواهیم کرد.

آنچه می‌توان از علت‌های پشت پرده این ممانعت‌ها فهمید و تقریباً می‌توان به آن قطع پیدا کرد، این است که وحشت و دلهره خلفا از این بود که احادیث و آیات مربوط به ولایت در میان مردم مطرح شود. آن‌ها وحشت داشتند از اینکه امروز از:

(وَ الدَّارِيَاتِ ذُرْوًا)

سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت در می‌آورند (و گرد و غبار و بذره‌های گیاهان را).

سوره ذاریات (۵۱): آیه ۱

و فردا از:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آن‌ها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

سوره مائده (۵): آیه ۵۵

و:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم.

سوره مائده (۵): آیه ۳

بپرسد و روزهای دیگر از آیه مباحله و تطهیر بپرسند. طبق جمله «الإنسان حريص على ما منع» این قضایا هر روز مطرح می‌شود و مردم در جریان قرار می‌گیرند و شک نیست که پایه‌های حکومتی این حضرات متزلزل می‌شود.

البته بحث‌های ما بحث علمی است و کاری به فحش و اهانت و توهین و ناسزا نداریم. ما تنها می‌خواهیم ناگفته‌هایی از تاریخ و نکات پنهان تاریخ که مطرح نشده است، از منابع اهل سنت مطرح و روشن شود.

ما بارها گفتیم بزرگان اهل سنت حاضر باشند به قم تشریف بیاورند و به بحث‌های ما پاسخ دهند تا حداقل دوستان ما پاسخ آن‌ها را بشنوند یا حاضر باشند به «شبکه جهانی ولایت» بیایند و در بحث‌هایی که ما داریم ملاحظات، نقد، تعلیقه، شرح یا تقریظی داشته باشند.

ما هیچ حرفی نداریم و بسیار هم خوشحال می‌شویم که این حضرات در این رابطه بحث کنند. یکی از بزرگان اهل سنت از اساتید دانشگاه و حوزه چندی پیش قم بودند. ما به ایشان گفتیم آماده هستیم هرکدام از بزرگان اهل سنت بیایند با همدیگر در موارد اختلافی بحث دوستانه علمی داشته باشیم. ایشان به صراحت گفت: علمای اهل سنت نمی‌توانند به شما پاسخ بدهند، زیرا جوابی ندارند و به همین خاطر نمی‌آیند.

بنده نمی‌خواهم اسم این شخص را بیاورم، اما ایشان در میان حوزه‌های علمیه اهل سنت انسانی مشهور است. گریزان بودن از بحث‌های علمی به صلاح اهل سنت نیست.

در زمان گذشته شیعه در انزوا بود و حکومت‌ها شیعیان را در فشار قرار می‌دادند و نمی‌گذاشتند شیعه حرف بزند. حکومت‌ها صدای شیعه را در گلو خفه می‌کردند و اگر کسی هم فریاد می‌زد او را از زندگی حذف می‌کردند یا به نوعی ترور می‌کردند.

اگر کتاب «شهداء الفضیلة» اثر «علامه امینی» را مطالعه کنید، آمار علما و فقهای شیعه که برای دفاع از تشیع به شهادت رسیدن را خواهید فهمید. این کتاب که ترجمه هم شده است، کتاب خوبی است.

به این شکل برخورد کردن جواب نمی‌دهد، بلکه جواب منفی می‌دهد. یک دانشجو یا روشنفکر سنی، یک جوان وهابی وقتی می‌بیند به مخالف اجازه سخن گفتن نمی‌دهند، صدا در گلو خفه می‌شود و او را به کلی از صفحه گیتی حذف می‌کنند، به شک می‌افتد.

آن‌ها شک می‌کنند این چه دینی است که نمی‌تواند بنشیند و با مخالفش حرف بزند. این چه مذهبی است که هرگونه گفتگو با مخالف را بدعت و حرام می‌دانند، با اینکه موضوع مناظره موضوعی قرآنی است. قرآن کریم به صراحت می‌فرماید:

(وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

و با آن‌ها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵

و مناظرات انبیاء را با آب و تاب نقل می‌کند. مناظرات حضرت ابراهیم، حضرت موسی و نبی گرامی اسلام در جای جای قرآن کریم مطرح هست. افتخار قرآن هم این هست که تحدی می‌کند و به مخالف اعلام می‌کند.

(وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ)

اگر در باره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید (لا اقل) یک سوره همانند آن بیاورید.

سوره بقره (۲): آیه (۲۳)

همچنین اعلام می‌فرماید:

(قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

بگو اگر راست می‌گوئید دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید.

سوره بقره (۲): آیه (۱۱۱)

قرآن کریم با این آیه شریفه به نوعی تحدی مؤدبانه و منطقی می‌کند و کار مناظره و گفتگو را به قدری باز می‌کند و مفصل در رابطه با آن مطرح می‌کند که می‌فرماید: بیایید با همدیگر صحبت کنیم؛ یا شما حق هستید و ما باطل یا ما حق هستیم و شما باطل.

آیه ۲۴ از سوره مبارکه سبأ آیه بسیار عجیبی است. چه بسا اگر این آیه از قرآن کریم نبود و انسان چنین تعبیری در حدیث می‌دید، در صحت روایت شک می‌کرد، زیرا پیغمبر اکرم تا این اندازه تواضع و فروتنی در برابر مخالف داشته باشد.

ما نمی‌دانیم چه تعبیری کنیم که ساحت مقدس نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مخدوش نشود.

(وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

سوره سبأ (۳۴): آیه (۲۴)

بنده گمان نمی‌کنم در تاریخ بشریت حتی یک انسان عالم هم چنین حرفی زده باشد و یک منبری یا متعلم چنین تواضعی در برابر مخالف داشته باشد.

رسول گرامی اسلام می‌فرماید: یا ما گمراهیم و شما هدایت یافته‌اید که باید ما را هدایت کنید یا شما گمراهید و ما هدایت یافته که باید ما شما را هدایت کنیم.

(وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

حضرت از این واضح‌تر بیان کنند؟! مگر شما مدعی نیستید که اهل هدایت هستید؟! مگر شما مدعی نیستید که خداوند بهشت را برای یهودی و جهنم را برای غیر یهودی آفریده است، بیایید ما را هدایت کنید تا اهل بهشت شویم.

آقایان مشرکین! که شما مدعی هستید پرستش بت‌ها خوب است، هدایت همین است و با عقل و منطق سازگاری دارد بیایید ما را هدایت کنید. ما در ضلال مبین هستیم! مشاهده کنید چقدر تعبیر زیباست.

با توجه به این قضایا می‌بینیم در تاریخ اتفاقاتی افتاده است و این افراد جوابی برای آن ندارند. ما بحثی تحت عنوان "هزاران سؤال بی پاسخ" داشتیم. یکی از سؤالات بی پاسخی که ما واقعاً پاسخی برای آن در کتاب‌های آقایان نمی‌یابیم، ممانعت از نشر حدیث هست.

بعد از اقداماتی که جناب ابوبکر و عمر انجام دادند، عثمان بالای منبر می‌رود و می‌گوید:

«لا یحل لأحد یروی حدیثاً لم یسمع به فی عهد أبی بکر ولا عهد عمر»

بر هیچ مسلمانی جایز نیست روایتی را نقل کند که در زمان ابوبکر و عمر آن را نشنیده باشد.

الطبقات الكبرى، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری، دار النشر: دار صادر

- بیروت -، ج ۲، ص ۳۳۶، باب ذکر من کان یفتی بالمدينة ویقتدی به من أصحاب رسول الله

اگر قرار است ما تابع سنت نبوی باشیم، بر فرض می‌گوییم: «لا یحل لأحد یروی حدیثاً کذباً عن رسول الله» یا

«لا یحل لأحد یروی حدیثاً لم یسمع به فی زمن رسول الله»!

ما حداقل باید زمان پیغمبر اکرم را ملاک قرار دهیم. چرا زمان ابوبکر و عمر را ملاک قرار می‌دهیم؟! مگر همین

افرادی که در زمان ابوبکر و عمر بودند، در زمان پیغمبر اکرم نبودند؟! مگر پیغمبر اکرم ملاک نیست؟! مگر

صحابه‌ای که از پیغمبر اکرم شنیدند، ملاک نیستند؟!!

چرا ما سنت پیغمبر اکرم را کنار گذاشتیم؟! چرا ما زمان رسول الله را کنار گذاشتیم؟! خلفا باید دستور می‌دادند

هرکسی حدیثی از زمان ابوبکر و عمر نشنیده است، حق ندارد گوش دهد یا آن را نقل کند.

حال تکلیف کسی که در زمان پیغمبر اکرم روایتی شنیده است، چیست؟! آیا باید آن را نقل کند یا خیر؟! خلفا دستور می‌دهند اصلاً و ابداً نباید چنین کاری کند، زیرا ملاک زمان پیغمبر اکرم نیست؛ ملاک زمان ابوبکر و عمر است!

ما در جلسات گذشته هم اشاره کردیم آقای «ابن سعد» متوفای ۲۳۰ هجری و یکی از اعیان اهل سنت در کتاب «طبقات الکبری» در جلد ۲ صفحه ۳۳۶ این روایت را نقل کرده است.

این روایت همچنین در کتاب «تاریخ دمشق» جلد ۳۹ صفحه ۱۸۰ و کتاب «جامع الاحادیث» اثر «سیوطی» جلد ۱۵ صفحه ۹۹ نقل شده است.

کار به جایی می‌رسد که آقایان می‌گویند بزرگان صحابه تا آخرین لحظه وفات عثمان جرأت فتوا دادن نداشتند! زمانی که عثمان کشته شد و امیرالمؤمنین خلافت را به دست گرفت، درهای علم و حدیث و فتوا به روی صحابه گشوده شد.

«ابن عباس»، «عبدالله بن عمر»، «ابو سعید خدری»، «ابوهریره»، «عبدالله بن عمرو عاص»، «جابر بن عبد الله»، «رافع»، «سلمة بن اکوع»، «ابو واقد لیثی» و دیگران؛

«یفتون بالمدينة ويحدثون عن رسول الله من لدن توفى عثمان إلى أن توفوا»

از زمانی که عثمان از دنیا رفت تا آخر عمر در مدینه فتوا می‌دادند و از پیغمبر اکرم حدیث نقل می‌کردند.

الطبقات الکبری، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری، دار النشر: دار صادر

- بیروت -، ج ۲، ص ۳۷۲، باب ذکر من کان یفتی بالمدينة ویقتدی به من أصحاب رسول الله

این روایت به این معناست که صحابه در زمان عثمان و قبل از قتل او جرأت فتوا دادن نداشتند. حال برای ما سؤال پیش می‌آید که چه اتفاقی افتاده بود که صحابه از زمان رحلت پیغمبر اکرم تا نزدیک سال ۳۰ هجری حدود ۲۵ سال جرأت فتوا دادن و نقل حدیث نداشتند؟!

جالب اینجاست که «ابن حجر عسقلانی» به جای اینکه جواب بدهد که چرا صحابه در طول ۲۵ سال جرأت فتوا دادن نداشتند، می‌گوید: «ابوهریره» بعد از مرگ عثمان تا آخر عمر حدود ۲۳ سال فتوا می‌داد!

به قول معروف: آنچه در جوی می‌رود آب است!! ما از آقای «ابن حجر» می‌خواهیم به ما بفرمایند چرا صحابه در طول ۲۵ سال فتوا نمی‌دادند؟! بعد از قتل عثمان برای صحابه چه اتفاقی افتاد؟ آیا صحابه تا آن زمان جاهل بودند و بعد از آن زمان عالم شدند؟! آیا صحابه اجازه اجتهاد نگرفته بودند و بعد از مرگ عثمان اجازه اجتهاد گرفتند و شروع به فتوا دادن کردند.

نقل می‌کنند اوایل زمانی که ماشین پیکان درآمد بود، بنده خدایی پیکان خریده بود و داشت به مسافرت می‌رفت. زمانی که برای خرید رفته بود، ماشین او را دزدیدند در حالی که همسرش هم داخل ماشین بود.

او بعد از جستجو متوجه شد که داخل نخلستان چهار جوان داخل ماشین او هستند. این شخص که ذوق زده شده بود، گفت: آفرین پیکان که پنج نفر را در خود جای داده است!!

حال «ابن حجر» هم به «ابوهریره» آفرین می‌گوید که ۲۳ سال فتوا می‌داد! سؤال ما این است که چرا او در طول ۲۵ سال فتوا نمی‌داد!

آنچه انتظار داریم «ابن حجر» به آن پاسخ بگوید، این است که علت عدم فتوای آنها چه بود. چطور شد از میان افرادی مانند «ابن عباس»، «عبدالله بن عمر» و «ابو سعید خدری» این شخص تنها از «ابوهریره» دفاع کرده است؟!

این توضیحات پیرامون اوضاع و احوال زمان خلافت عثمان بود. البته مطالب زیادی در مورد عثمان وارد شده است مبنی بر اینکه او عملاً با سنت پیغمبر اکرم مخالفت کرد و بدعت‌هایی گذاشت.

او منکر صلاة در سفر شد و برخلاف سنت پیغمبر اکرم و ابوبکر و عمر نماز در حج که باید تمام یا شکسته خوانده شود را اتمام فتوا داد و زمانی که مردم به او اعتراض کردند، گفت:

"اگر اینجا نمازهای چهار رکعتی را دو رکعتی بخوانند، مردم خبر ندارند و زمانی که به محل زندگی خود برگردند گمان می‌کنند نماز واجب دو رکعت است و در شهر خود هم نماز ظهر و عصر و عشاء را دو رکعتی می‌خوانند! ما نماز را چهار رکعتی می‌خوانیم تا امر مشتبه نشود!" مشاهده کنید او چقدر زیبا اجتهاد می‌کند!!

پیغمبر اکرم، ابوبکر و عمر متوجه این امر نشدند و بعد از گذشت ۲۰ سال از رحلت پیغمبر اکرم این شخص می‌گوید: اگر من در منا نماز ظهر و عصر را دو رکعتی بخوانم، مردمی که از طائف و جاهای دیگر آمده‌اند، تصور می‌کنند نماز واقعی دو رکعت است و چهار رکعت نیست!

این که مشکلی ندارد. شما قبل از نماز اعلام کنید که در سفر نماز صحیح به این صورت است، اما زمانی که می‌خواهید به وطن خود بروید نمازها تمام است. این یک قانون اسلامی است.

آقایان به دست و پا افتادند و گفتند: عثمان به این دلیل نماز را چهار رکعتی خواند که در مکه خانه و زندگی داشت. «ابن حجر» زمانی که این مطالب را می‌بیند، خنده‌اش می‌گیرد و می‌گوید:

"ما روایت صحیح داریم بر کسانی که از مکه هجرت کرده‌اند حرام است که در مکه توطن داشته باشند. خداوند بر مهاجرین توطن در مکه را حرام کرده است. مگر عثمان جزء مهاجرین نبود؟ او چطور در مکه برای خود خانه گرفت تا در منا نماز خود را چهار رکعتی بخواند؟"

خلاصه شخصی به همین شکل سناریویی می‌سازد، شخص دیگر آن را خراب می‌کند، فرد دیگر وصله‌ای می‌زند و دیگری وصله را پاره می‌کند!!

مشاهده کنید قضیه نماز عثمان در منا چطور بازیچه دست حضرات شده است. آن‌ها به جای اینکه بگویند خلیفه اشتباه کرده است، مرتکب کار خلاف شده، خلاف سنت پیغمبر اکرم عمل کرده و همین خلافها سبب قتل او شده است، این چرنديات را می‌گویند.

حضرات باید به جای توجیهاات به صورت علنی و رک این مطالب را بیان کنند. از این قضایا که بگذریم، نوبت به معاویه می‌رسد.

حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) 5 سال در جامعه اسلامی حکومت می‌کنند که در این پنج سال هم با وجود فتنه‌هایی که در جامعه ایجاد کردند مواجه می‌شوند و به طوری که برای نشر معارف اسلامی هم مبسوط الید نمی‌شوند.

آن حضرت مدتی با اصحاب جمل مبارزه می‌کنند، حدود دو سال یا یک سال و نیم به جنگ صفین مشغول می‌شوند، مدتی در جنگ نهراون و بعد از آن هم با توطئه‌های منافقین در حکومت اسلامی مواجه می‌شوند.

مشاهده کنید زمانی که امیرالمؤمنین به خلافت می‌رسند، در بصره نماز می‌خوانند. در کتاب «صحیح بخاری» وارد شده است که «عمران بن حصین» می‌گوید:

«صلى مع علي رضي الله عنه بالبصرة فقال ذكرنا هذا الرجل صلاة كنا نصلّيها مع رسول الله»

نمازی که با علی بن ابی طالب خواندیم ما را به یاد نمازی که با رسول الله می‌خواندیم، انداخت.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ١، ص ٢٧١، ح ٧٥١

مشاهده کنید در طول ٢٥ سال با سنت نبی گرامی اسلام چه کاری انجام دادند!! آیا این درد و مصیبت نیست که در طول ٢٥ سال کار به جایی می‌رسد که نماز امیرالمؤمنین یادآور نماز نبی گرامی اسلام است.

همچنین عبارتهای دیگری هم در این خصوص در کتاب «صحيح بخارى» است. «انس بن مالك» خادم پیغمبر اکرم برای انجام کاری به دمشق رفته بود. راوی می‌گوید: نزد «انس بن مالك» رفتم و دیدم که او زار زار گریه می‌کند. وقتی از او علت گریه‌اش را پرسیدم، گفت:

«لَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةَ وَهَذِهِ الصَّلَاةُ قَدْ ضَيَعَتْ»

غیر از نماز از سنت پیغمبر اکرم چیزی باقی نمانده بود که آن را هم نابود کردند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ١، ص ١٩٨، ح ٥٠٧

معنای حرف او این است که تمامی سنت پیغمبر اکرم غیر از نماز را نابود کرده بودند و غیر از نماز چیزی باقی نمانده بود که آن را هم ضایع کردند.

در طول ٢٥ سال چه اتفاقی افتاد؟! این روایت از کتاب «صحيح بخارى» است و در کتابهای شیعه مثل «بحار الأنوار» «علامه مجلسی» یا کتاب «کافی» «مرحوم کلینی» یا کتاب «تهذيب الأحكام» «شیخ طوسی» نیست.

راوی می‌گوید: از نماز رسول خدا غیر از نماز چیزی باقی نمانده بود و مابقی همگی دستخوش تحریف، تغییر و مسائل دیگر شده است. تنها نماز مانده بود که آن را هم از بین بردند!

همچنین از قول همسر «ابودرداء» یکی از صحابه پیغمبر نقل شده است که می‌گوید: روزی دیدم «ابودرداء» بسیار عصبانی و ناراحت است.

«فقلت ما أَعْضَبَكَ»

به او گفتم: برای چه اینقدر عصبانی هستی؟!

«والله ما أَعْرِفُ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُمْ يَصَلُّونَ جَمِيعًا»

او گفت: من از آثار امت پیغمبر اکرم چیزی در جامعه نمی‌بینم، جز اینکه آن‌ها جمع می‌شوند و با همدیگر نماز می‌خوانند.

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ١، ص ٢٣٢، ح ٦٢٢

روایت دیگر از «انس بن مالک» است که می‌گوید:

«ما أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ»

نشانه‌هایی از سنت پیغمبر اکرم در جامعه نمی‌بینم.

جامعه اسلامی در طول ۲۵ یا ۳۰ سال به جایی رسیده است و اتفاقی افتاده است که «انس بن مالک» می‌گوید: چیزی از آثار زمان پیغمبر اکرم در جامعه نمی‌بینم.

«قِيلَ الصَّلَاةُ»

راوی می‌گوید: نماز.

«قال أليس ضيغثم ما ضيغثم فيها»

أنس بن مالك می‌گوید: آیا همین نماز را هم نابود نکردید و از بین نبردید؟

الجامع الصحيح المختصر، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر: دار

ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ١، ص

١٩٧، ح ٥٠٦

همچنین «وهب بن كيسان» تعبیری از «زبیر» دارد؛ همو که گل سرسبد اهل سنت هست و پسرش خطبه‌های

نماز جمعه و نماز عیدین را برعکس نماز پیغمبر می‌خواند. او می‌گوید:

«كُلُّ سُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَدْ غَيَّرَتْ حَتَّى الصَّلَاةِ»

تمام سنت‌های رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را تغییر دادید، حتی نماز.

الكتاب: الأم، المؤلف: الشافعي أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد

المطلب بن عبد مناف المطلبي القرشي المكي (المتوفى: ٢٠٤ هـ)، الناشر: دار المعرفة - بيروت، الطبعة:

بدون طبعة، سنة النشر: ١٤١٠ هـ/١٩٩٠ م، ج ١، ص ٢٦٩، باب أن يبدأ بالصلاة قبل الخطبة

از بعضی بزرگان اهل سنت نقل شده است که می‌گویند: اگر صحابه زمان پیغمبر اکرم از قبر بیرون بیایند،

می‌بینند اثری از سنت پیغمبر اکرم در جامعه نمانده است الا اینکه همگی برای نماز خواندن رو به قبله

می‌ایستند. همچنین «حسن بصری» می‌گوید:

«لو خرج عليكم أصحاب رسول الله ما عرفوا منكم إلا قبلتكم»

اگر اصحاب پیغمبر اکرم بیایند، می بینند از سنت رسول الله تنها رو به قبله ایستادن مانده است.

جامع بیان العلم وفضلہ، اسم المؤلف: یوسف بن عبد آلبر النمری، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت

- ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۲۰۰، باب فی انکار أهل العلم ما یجدونه من الأهواء والبدع

حضرات اهل سنت خود این مطالب را نقل کردند. شیعه تقصیری ندارد! حال شما پاسخ دهید که چه اتفاقی افتاد و ممانعت از نشر حدیث، جلوگیری از نقل حدیث، سوزاندن حدیث، زندانی کردن صحابه و امثال آن در طول ۲۵ سال چه بلایی سر سنت پیغمبر اکرم آورد!

آقای «بخاری» در کتاب «تاریخ صغیر» می گوید: ابوبکر دو سال و اندی خلافت کرد، عمر بیش از ده سال خلافت کرد، عثمان بیش از سیزده سال خلافت کرد؛

«وكانت الفتنة خمس سنين»

پنج سال هم سال فتنه آغاز شد.

البخاري الجعفي، ابوعبدالله محمد بن إسماعيل (متوفای ۲۵۶هـ)، التاريخ الصغير، تحقيق : محمود

إبراهيم زايد، ناشر : دار المعرفة - بيروت، الطبعة: الأولى ، ۱۴۰۶

او از امیرالمؤمنین به عنوان خلیفه یاد نمی کند. بنی امیه پنج سال خلافت امیرالمؤمنین را با فتنه ها و جنگ های گوناگون مواجه کردند، زمان امامت امام حسن مجتبی هم پنج ماه با وجود مباحث و مسائلی که پیش آوردند روبرو شد و در نتیجه سنت در دست حضرات افتاد.

بنی امیه آنچه را صلاح دیدند، بردند و به نام اسلام دوختند و همین‌ها به سنت تبدیل شده است. حال اگر کسی مطالبی از کتاب‌های این حضرات هم نقل کند ادعا می‌کنند که به ما توهین می‌کنید!

اگر قرار است این مطالب توهین تلقی شود، آقای «بخاری»، «مسلم»، «أحمد بن حنبل» و دیگر بزرگان شما این مطالب را آورده‌اند. بنابراین اولین توهین کننده آن‌ها هستند. شما علمای خودتان را مؤاخذه کنید که چرا چنین توهین کرده‌اند.

اگر شما اسرائیلیات کتاب «صحيح بخاری» را در مناطق اهل سنت بخوانید، خواهید دید اهل سنت و یا شیعه های داغ‌تر از آتش چه برخوردی با شما می‌کنند! ادعا می‌کنند که شما مربوط نیست «بخاری» این مطالب را نقل کرده است، این مطالب با وحدت منافات دارد.

حالا این وحدت چه صیغه‌ای است؟! خوردنی است؟! نوشیدنی است؟! اسباب بازی است؟! که اگر کسی روایاتی از منابع اهل سنت نقل کند، با آن منافات دارد! چنین وحدتی نه مطلوب خداوند است، نه مطلوب پیغمبر اکرم، نه مطلوب ائمه اطهار و نه مطلوب مراجع عظام تقلید، امام خمینی، رهبری و مراجع معاصر!!

حال شخصی به خاطر اینکه برای دسته‌ای خوش رقصی کند، ادعا می‌کند که بیان این مطالب به صلاح نیست و این حرف‌ها گذشته است. خلفا هرکاری کردند، تمام شد و رفت!

(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ)

آن‌ها امتی بودند که درگذشتند، اعمال آن‌ها مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است.

سوره بقره (۲): آیه ۱۳۴

اگر چنین است، این همه داد و فریاد و علیه شیعه فتوا صادر کردن‌ها و کشتن شیعیان و ثابت کردن کفر مراجع تقلید و فقهای شیعه و لعن و نفرین و اهانت بر علمای شیعه همانند «سید نعمت الله جزائری»، «علامه مجلسی» و دیگران چه معنایی دارد؟!!

اگر به **(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ)** عمل می‌کنید، این چه جاده یک طرفه‌ای است که تنها اگر ما آمدیم مطالبی از علما و بزرگان اهل سنت نقل کردیم، باید به این آیه شریفه عمل کنیم. آن‌ها به صراحت اعلام می‌کنند خلفا خوب یا بد مُرده‌اند و نزد خدا رفتند.

ما هم باید بگوییم «شیخ مفید» هم خوب یا بد از دنیا رفت. زمانی که «آلوسی» از «شیخ مفید» تعبیر به "کلب" می‌کند، آیا آنجا هم **(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ)** صحیح است یا نه؟! همچنین زمانی که از «شیخ طوسی» تعبیر وقیح می‌کنند، به این آیه شریفه عمل می‌کنند؟

آقای «ذهبی» ادعا می‌کند که «عمار» پیر و خرفت شده بود. عمار هم مسلمان و صحابی پیغمبر اکرم بود. **(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ)** حال یا خرفت بود یا خرفت نبود! حال که «عمار» از دنیا رفت، چرا در کتاب‌هایتان او را نبش قبر می‌فرمایید و «عمار» را زیر سؤال می‌برید؟

اخيراً یکی از بزرگان مصر کتابی نوشته است که در آن ادعا می‌کند «ابوذر» فکر سوسیالیستی و کمونیستی داشته است! آیا این توهین به صحابه پیغمبر اکرم نیست؟!!

آیا تنها زمانی که ما از «ابوهریره» و «عمرو عاص» حرف زدیم توهین است؟! اما زمانی که «ابوذر» زیر سؤال رفت توهین و اهانت و جسارت نیست؟!!

علمای اهل سنت همچنین ادعا می‌کنند: «سلمان» سابقاً آتش پرست بود و افکار آتش پرستی داشت! حرف‌های او سر و ته ندارد!" آیا بیان این مطالب اهانت نیست؟! ان‌شاءالله در جلسات بعد باقی مباحث را در خدمت دوستان هستیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته